

ادبیات سوسیالیستی

از انتشارات حزب کمونیست کارگری

جنبش سلبی و اثباتی

منصور حکمت

رفقا! من قطعنامه‌ای را که دیروز حمید داده بود تأیید کردم و آخرسر به آن رأی دادم. مشکل من با هیچکدام از نکاتی که که حمید گفت، نیست. فکر میکنم در سنت کلاسیک تبیین اوضاع سیاسی، نقش احزاب، مبارزه انقلابی، مبارزه کمونیستی، قیام و هدف نهائی، شعار اثباتی قرار میگیرد. چیزی که من اینجا میخواهم بگویم با این درک تفاوت دارد، و نه تنها با حرفهای حمید تقوایی تفاوت دارد، بلکه فکر میکنم با درک و رسومی که همه ما از فعالیت کمونیستی در دوره انقلابی داریم، تفاوت دارد. من دوره انقلابی را از دوره غیر انقلابی تفکیک میکنم. من میخواهم در اینجا مفاهیمی طرح کنم که خود من به تازگی به آنها رسیده‌ام و هیچ اصراری هم ندارم که

کسی قبولشان کند. فکر میکنم رادیوی ما روی خط حمید کار میکند، نشریات ما روی خط و نظراتی که حمید طرح میکند، مینویسند. درک هر کادر حزب کمونیست کارگری ایران همین است که حمید بیان میکند و درست هم هست که بگویند. نکته‌ای که من میگویم به یک معنی متفاوت است و اصراری ندارم که حتی آنرا به قطعنامه تبدیل کنم، چون قبل از هر چیز یک متد است. من فکر میکنم بحث ششم رهبری سیاسی حزب کمونیست کارگری در دوره انقلابی مطرح است. به نظر من دوره انقلابی از اساس با دوره قبل و با دوره بعد خود متفاوت است. دوره انقلابی، دوره انقلابی است، همانطوری که مانوور با جنگ فرق دارد. چون در مانوور، برای مثال، عنصر ترس وجود

ندارد ولی در جنگ وجود دارد. جنگ، مانووری نیست که بطور غیر واقعی انجام میشود. جنگ یک پدیده جدیدی است. هر چقدر شما مانوور داشته باشید جنگ یک پدیده جدید است و قانونمندی خودش را دارد. در مانوور وقتی ببینند یک تیر با ماده قرمز رنگی شلیک شده است و روی پای افسر رئیس صف پاشیده است، همه فرار نمیکنند بلکه او را میبرند مداوا میکنند. در جنگ اگر فرمانده تیر بخورد همه فرار میکنند.

من برخلاف کل جنبش "باید نظر اثباتی داد"، که فکر میکنم هر کمونیستی را دست بزنید میگوید باید آلترناتیو اثباتی داد، از ده بیست سال پیش هر کسی از من پرسیده است آلترناتیو

اثباتی شما چیست؟ گفته‌ام نداریم! روز خودش معلوم میشود، لازم نیست ارائه بدهیم، مهم نیست. آلترناتیو اثباتی که جنبش ما ارائه میدهد، آلترناتیوی است که در برنامه‌اش، در تئوریش، در تئوری سوسیالیسمش و در نقدش از کاپیتالیسم ارائه میدهد. دوره انقلابی دوره سلب است. دوره نفی است. ببینید، شریعتی و مطهری نمیتوانستند نقش خمینی را بازی کنند. خمینی گفت نه، شاه نه. هیچ چیز بیشتری نگفت، هیچ الگوئی را نداد، هیچ شعار اثباتی نداد و آخرین نفری بود که مردم حرفش را قبول کردند. شاه حالا کمی ضعیف شده را قبول نکردند، شاه را با بختیار قبول نکردند، شاه با شریف امامی را قبول نکردند و مدام گفتند گفت شاه نه. بنابراین جنبش سلبی‌ای

که در سال ۵۷ رخ داد، رفت پشت خمینی چون تنها شاخص مهمی بود از نه گفتن. من و شما هم در کوچه می‌گفتیم یواشکی می‌گفتیم نه، نه ولی آنرا کسی نمیشنید. نه خمینی را کردند توی بوق و روی آنتنهای جهان فرستادند و خمینی شد سَمبل نه به رژیم سلطنت، مهم نبود اثباتا چه می‌گوید، دقیقا مردم حاضر شدند حرفهای اثباتیش را فراموش کنند، نشنوند و به خودشان دروغ بگویند. میدانستند و معلوم بود که چه تعفنی زیر آن عمامه هست. به نظر من هیچ زن ایرانی شک نداشت که اگر این آدم بیاید وضعش خراب میشود. هیچ روشنفکری، هیچ کارمندی و هیچ معلمی فکر نمیکرد که الان اینها می‌آیند، جامعه آزاد میشود و همگی یکی یک عمامه روی سرمان می‌گذاریم و می‌رویم

در پارک شهر قدم میزنیم!! فکر میکردند که اینها بیایند اولین کاری که میکنند حجاب را اجباری میکنند. من خودم در تظاهرات تاسوعا که حمید به آن اشاره داشت، با یک خانم استاد دانشگاه که شعار میداد زنده باد جمهوری اسلامی، بحثم شد و به او گفتم آخر اینها اگر بیایند فردا حجاب سرت میکنند، گفت الان شاه باید برود.

جنبش خودش را سلبی تعریف میکند و تا آخر با نماینده سلبی میرود. اگر جامعه تصمیم گرفته باشد که سلبش پایان سلطنت است و سلطنت باید برود، آنوقت با آن کسی میرود که تا روز آخر میگوید پایان سلطنت و با مهمترین کسی میرود که میگوید پایان سلطنت. به نظر من

اشتباه است، انقلاب را روی شعارهای اثباتی سازمان دادن و با شعارهای اثباتی رهبری کردن، اشتباه است! جنبش ما باید بشدت اثباتی باشد، بداند که به مجرد اینکه کوچکترین محوطه‌ای از قدرت را پیدا کرد دقیقاً چه قانونی را وضع میکند؟ چه اقتصادی برپا میکند؟ چه سازمانی ایجاد میکند و به چه فرهنگی رسمیت میبخشد و غیره. همه اینها را باید گفته باشد نمی‌گوییم نگوئیم، من هیچ اختلافی با نظر حمید ندارم که باید جمهوری سوسیالیستی را خواست، باید توضیح داد، باید نوشت، باید جدول و خط کشید، باید شعارهای اثباتی را گفت، وضع همه اقشار را در آن شعارها گفت، ولی اینها به درد دوره انقلابی نمی‌خورند! این جوانب اثباتی را باید گفت تا بدانند میتوانند حکومت کنید،

ولی انقلاب را رهبری کردن بر سر ایستادگی بر سر حرکت سلبی است و اینکه تا کجا میتوانید حرکت سلبی را با خودتان ببرید. اگر جامعه ایران حاضر نباشد تا شعار "جمهوری اسلامی نه" برود، من و شما نمیتوانیم به زور با هیچ شعار اثباتی بپریمش. میگوید نمیآیم! همین آقای خاتمی میگوید افراطی! خرابکار! بی ثباتی ایجاد کن! تو رویت را کم کن! راهمان نمیدهند کاری بکنیم. منزوی میشویم و در آن گوشه میمانیم. میشویم یکی از نیروهای حاشیه‌ای. اگر جامعه میخواهد تا ختم جمهوری اسلامی برود، هنر رهبری حزب کمونیست کارگری باید این باشد که این پرچم سلبی را نمایندگی کند. اینجاست که شعارهای ریشه‌ای ما مثل "برابری مطلق زن و مرد، بدون هیچ ارفاقی"،

این سلبی است! من هیچ تبعیضی را قبول نمیکنم! هیچ اسلامی را قبول نمیکنم! هیچ حجابی را قبول نمیکنم و هیچ فقری را قبول نمیکنم! اینها سلبی بودن حرکت تو هستند، که جمهوری اسلامی را در هیچ شکل آن قبول نمیکند. این خصلت سلبی جنبش ما است که اجازه میدهد توده‌ها بیایند جلو. توده‌ها همه‌شان با هم سوسیالیست میشوند، با شعارهای اثباتی بقالها سوسیالیست میشوند، با شعارهای اثباتی ما کارمندها سوسیالیست میشوند، با شعارهای اثباتی ما مهندسه‌ها سوسیالیست میشوند به احتمال قوی بیشتر کارگران سوسیالیست میشوند. جنبش اثباتی ما خیلی جنبش کوچکتري است از آن جنبشی که میتوانیم به شیوه سلبی رهبری کنیم و

قدرت را با آن بگیریم. بحث من این است،
بحث هژمونی اینجاست. کدام جنبش اثباتی
در جنبش سلبی هژمونی دارد؟ کدام جنبش
اثباتی؟ جنبش مذهبی یک جنبش اثباتی
است. میدانند چه خاکی بر سر جامعه بریزد،
کتاب "حکومت اسلامی" خمینی معلوم است
نوشته شده است. ابوالحسن بنی صدر گفته بود
چکار میخواهد بکند. از آقای شریعتی سؤال
کنید میدانند با این مملکت چکار کند. جنبش
اثباتی اسلامی، جناح ارتجاعی اپوزیسیون
ملی-اسلامی ایران، مرتجعترین بخش آن که
حرفش را زده بود، بنیانهای حکومتش را هم
نوشته بود که تحت آن مالیات به سهم امام
تبدیل میشود و زن حق رأی ندارد و همه آن
توضیح المسائل به مبنای زندگی مردم تبدیل

میشود. نتوانستند حتی پیاده‌اش هم بکنند. معلوم است که نگذاشتند. این جنبش چون رهبر مبارزه سلبی توده مردم شد، به پیروزی رسید، اگر حرف اثباتیش را میگفت مردم همان روز اول یک اردنگی به آن میزدند. به همین خاطر میگفتند امام پیانو میزند، همسرش اوپرا میخواند و ابوالحسن بنی‌صدر خودش به تنهایی یک مدل جدید "فایترپلین" اختراع کرده است. میگفتند همه فلاسفه جهان را شکست داده است اینقدر اینها پیشرو هستند! دیدیمشان دیگر... مردم قبول کردند، باورشان کردند، مردم قبول کردند که اینها مرتجع نیستند. مردم قبول کردند که اینها اجازه میدهند حرف بزنند. مردم نفرت اینها را میشناختند، مردم نفرت اینها را از کمونیستها

می‌شناختند، در انقلاب مشروطه حتی سران آنها را برده بودند بالای دار، با این حال تلاش برای خلاصی از سلطنت در آن لحظه تاریخی و بسیج تمام عواطف جامعه بر علیه حکومت شاه اینقدر قوی بود که مردم با هر کسی گفت شاه نه، رفت. من به این خاطر فکر میکنم باید این متدولوژی جلوی ما باشد.

ببینید، جنبش اثباتی، جنبش کمونیستی در دوره انقلابی، جنبش آگاهگری نیست که الان به خیابان کشیده شده است. آگاهگری هیچ وقت نمیتواند به خیابان کشیده شود. آگاهگری هیچ وقت نمیرود جلوی پادگان، شعار اثباتی نمیرود جلو پادگان. در نتیجه به نظر من اشتباه است اگر حزب کمونیست

کارگری در شرایط فعلی و درست در این بزنگاه،
”جمهوری اسلامی نه“!، تبعیض نه!، اسلام نه!
حجاب نه!، بیاید بگوید که ما می‌آئیم و ۳۷
ساعت کار را برقرار می‌کنیم و آخر سال مزد
هر کس را اینطور حساب می‌کنیم و پرداخت
می‌کنیم. شما چطور می‌خواهید حکومت کنید؟
یکی در اینترنت سؤال کرده بود شما عدد
بدهید و بگوئید خرج حکومت شما چقدر
است؟ عدد نمیدهم! مگر خمینی به شما عدد
داده بود؟ مگر فرانکو در اسپانیا به کسی
عدد داده بود؟ این شیخهای طالبان عدد داده
بودند؟ آمدند و زدند و گرفتند و بعد گفتند
می‌خواهند چکار کنند. اینقدر معرفه بودند که
مردم نگویند اینها از آسمان آمده‌اند. حتی
الان از آسمان می‌آیند و مدعی رهبری میشوند.

چند وقت پیش انتخابات لهستان بود طرف
از آمریکا آمده بود و میخواست رئیس جمهور
شود. در چک میخواستند اولبرایت را کاندید
ریاست جمهوری چک کنند، این کسی است
که وزیر امور خارجه آمریکا بوده است. به نظر
من باید اینقدر شناخته شده باشید که بدانند
کی هستید و در زیر بوته سبز نشده‌اید، ولی
باید رهبر جنبش سلبی جامعه باشید. باید
جنبشت را بشناسند و "نه" تو را بگویند. من
این را میگویم نه اینکه موقع چه میکنیم
هاست. در برنامه رادیوی داشتیم، که شعارها
را بخوانید همه شعارها سلبی است، چرا مردم
اثباتا شعار نمیدهند، به جای مرگ بر جمهوری
اسلامی بگوئیم چه نظامی را جایگزین جمهوری
اسلامی میکنیم. این کار و این روش سَم است

تأکید میکنم سَمّ است! اگر میخواهید مردم از شما فاصله بگیرند بروید به جای مرگ بر جمهوری اسلامی بگوئید چه میخواهید به جای جمهوری اسلامی بگذارید. روز انقلاب، روز قیام، روز شلوغی باید بگوئید مرگ بر جمهوری اسلامی. بگوئید "نه" به این آخوند، و "نه" به آن آخوند، البته نه به شیوه اکثریت، نه به شیوه دو خردادیش. هیچی نمیخواهم، جمهوری اسلامی را نمیخواهم، چون مردم نمیخواهند، مردم میآیند دنبال شما.

به نظرم الان سلطنت طلبان جنبش سلبی را نمایندگی نمیکنند. مشکل جناح راست طرفدار آمریکا و غرب این است که شهادت این را ندارند که بایستند و بگویند جمهوری

اسلامی را نمیخواهیم، خاتمی هم نه. داریوش
همایون و اعوان و انصارش به خاتمی میگویند
آری. به همین خاطر به ما میبازند. بخاطر همین
است مردم میگویند این رادیو انترناسیونال
عالی حرف میزند. به قائم مقامی میگویند
این چه بساطی است راه انداخته‌اید؟ اگر یک
رادیو پرو- خاتمی میخواستید داشته باشید،
بود. روزنامه پرو- خاتمی که هست، شما لطفا
از سرنگونی حرف بزنید. مردم به رادیو زنگ
میزنند و اینها را به ما میگویند. به ما میگویند
راست میگوئید نصف مردم طرفدار شما
هستند. در نتیجه متدولوژی و جا باز نکردن
برای دوره انقلابی به نظر من تازه است. من دارم
روی این متد فکر میکنم و انتظار ندارم فعلا
کسی با آن توافق داشته باشد. من تمام بحث

رفیق حمید تقوایی را تا جایی که جنبش ما را به مردم معرفی میکند و به عمق طبقه میبرد و به یک جنبش قابل اعتنا در جامعه تبدیل میکند، قبول دارم ولی در مکانیسم انقلاب و در دوره انقلابی و در دوره "نه" گفتن مردم، ما باید نماینده "نه" باشیم و هر نوع تلاش برای آری گفتن، اثباتی تشریح کردن، به نظر من جنبش بالقوه عظیمی را که میتواند پشت ما بیاید، را تجزیه میکند. این بحث سازش نیست. مرگ بر شاه سازش با کسی نبود. "جمهوری اسلامی نه"، سازش با کسی نیست. اتفاقا برعکس، ضد سازش است. مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر حجاب اسلامی و مرگ بر تبعیض جنسی، سازش نیست. زنده‌باد‌هایمان را هم میگوئیم ولی اگر مردم زنده‌باد‌هایمان را

تکرار میکنند بخاطر این است که از زبان آن نیروئی مطرح میکنند که آن شعارهای سلبی را میدهد. اگر بیایند بگویند زنده باد جمهوری سوسیالیستی، برای اینست که میگویند چون تنها نیروی قابل اعتنای سرنگونی طلب این را میگوید. یعنی در ذهن مردم ما باید تبدیل بشویم به نیروئی که میتوانیم رژیم اسلامی را سرنگون کنیم که بعد آن میتواند اوضاع را سازمان بدهد. و نه برعکس یعنی اینکه ما رژیم اسلامی را میاندازیم و یک نیروی دیگری میآید و بر هم میزند. مردم باید بپذیرند که حزب کمونیست کارگری رژیم را ساقط میکند و برای کسب قدرت حاضر است. در کنگره هم گفتم به نظر من جامعه همیشه خودش را بین چپ و راست مخیر حس میکند. چپ چیست؟ راست

چیست؟ در شرایطی که مردم فقیر و محروم
احتیاج به امنیت احساس میکنند، احتیاج
به رفاه و آزادی و برابری احساس میکنند
چپها میآیند جلو. وقتی راست میخواهد بزند
میگویند همه چیز به ابتکار فردی وابسته
است، میگویند چه کسی گفته جامعه و دولت
مسئول مردم است، هر کس برود نان خودش
را در بیاورد، چه کسی گفته است همه چیز
مجانی باشد، مگر اینجا شهر هرت است، در
چنین اوضاعی راستها میآیند جلو.

جامعه بین چپ و راست انتخاب میکند، اما بر
مبنای قابل باور بودن، بر مبنای قابل دوام بود
آن جنبشها. آیا این آلترناتیو مقبول است، ممکن
است و میشود آنرا طرح کرد؟ من فکر نمیکنم

کسی در آمریکا بگوید، جنبش تروتسکیستی را میتوانیم در مقابل کلینتون علم کنیم. طرف هر چقدر در درون تروتسکیست باشد ولی مخیر است برود دمکرات و جمهوریخواه را بررسی کند و فکری به حال خودش بکند. مهم این است که جامعه قبول کند که چه کسی میتواند روی پای خودش بایستد. چه کسی میتواند بزند، ساقط کند و بعد قدرت خود را حفظ کند. این وظیفه ما است.

بنابراین اولاً باید بگوییم ما میخواهیم بزنیم و سرنگون کنیم و ثانیاً نشان بدهیم که میتوانیم حکومتمان را نگه داریم. سؤال مردم این نیست که چه مناسبات ملکی را برقرار میکنیم. میگویند جواب دخالت احتمالی

آمریکا را چگونه می‌دهید؟ جواب فقر را چگونه می‌دهید؟ قبل از هر چیز می‌پرسند آیا اجازه می‌دهند شما حکومت کنید؟ کجاها هستید؟ باید مردم وقتی همدیگر را می‌بینند بگویند در خانه ما هستند، در محله ما هستند، در کوچه ما هستند، در مدرسه ما هستند در همه جا هستند و ببینند که واقعا اینها نیرو هستند. در نتیجه با بدست گرفتن مجموعه‌ای از شعارهای اثباتی به صورت بسته بندی (pack-age) ایده‌آلها و حرفهای درست و گویا اگر آن شعارها را ببرید داخل خانه مردم، چیزی از شما قبول نمیکنند. مردم باید باور کنند و اعتماد کنند که ما نیروئی هستیم که میتوانیم بزنیم و قدرت را میگیریم توان آنرا هم داریم.

من در نتیجه فکر میکنم معادلات را باید طور دیگری چید.

۱- حزب کمونیست کارگری باید نماینده "نه" گفتن به جمهوری اسلامی و هر تلاشی برای اصلاحش باشد.

۲ - حزب باید نماینده "نه" گفتن به هر جزء ملی-اسلامی دیگر جمهوری اسلامی باشد که هر عنصری از آن میخواهد در سیستم خودش وارد کند.

سلطنت طلب میخواهد برود پنج نفری را بیاورد که در قانون مشروطه سلطنتی از نظر دینی قوانین را چک بکنند، هیچگاه این موضع را

انکار نکرده‌اند. هیچگاه قرار نبوده است که مشروطه سلطنتی با "دین مبین اسلام" تناقضی داشته باشد. برای همین است حکومت آخوند را میزند ولی با خود آخوند، با تدریس امام جمعه تهران در دانشگاه تهران که با شاه هم حشر و نشر داشت مسأله‌ای ندارد. مشروطه سلطنتی نمیخواهد این جوانب را بزند. چه کسی گفته که اینها میخواهند به زنان در امر ازدواج و طلاق حق برابر بدهند؟ چه کسی گفته است که اینها که با آزادی روابط جنسی مشکلی ندارند؟ چه کسی گفته که تعلقات دینی و مذهبی مردم را در شناسنامه‌هایشان خط میزنند و اصلاً اجازه نمیدهند کسی راجع به اعتقادات دینی افراد پرس و جو کند؟ همه اینها سلبی است. اینها همه "نه" گفتن به پدیده‌ای است که در

مقابل ما هست و اگر ما بتوانیم نماینده انزجار مردم از اسلام باشیم، سلطنت طلبان شانس زیادی ندارند. چون اتفاقا سلطنت طلبان ضد اسلامی نیستند، اتفاقا میخواهند بیایند و بگویند همیشه شمشیر دست من و مسجد دست اسلامیه‌ها که با آن مردم را بچاپیم. اتفاقا ما باید روی این موج ضد اسلامی، روی این موج ضد مردسالاری و روی این موج ضد استبدادی که هست باید به پیش برویم. سلطنت طلب که طرفدار آزادی بی قید و شرط نیست. اولین کاری که سلطنت مشروطه میکند این است که به یک شیوه‌ای قانون ۱۳۱۰ را احیا کند و یک حد و حدودی برای سندیکاهای واقعی و غیر واقعی، مجاز و غیر مجاز تعیین کند. حتما می‌خواهند تظاهرات را با یک مقرراتی چیزی

محدود کنند. حتما میخواهند قانون سانسور را بگذرانند. فردا همه اینها را میگویند، نمیتواند نگویند. برای اینکه آمریکا از آنها قبول نمیکند و میگوید باید بتوانید جواب کمونیستها را یک جوری بدهید، ماده و لایحه‌ای تصویب کنید!

من فکر می‌کنم اگر متدولوژی دوره آگاهگری و جنبش سازی دارد میرود به رهبری انقلاب، باید همراه با آن متد و شیوه نگاه کردن خود را تغییر بدهد، باید برود پای سلب. و این اتفاقا نشانه هیچ کمتر سوسیالیست بودن نیست. علامت کسانی است که میخواهند همه مردم را بیاورند پشت سر خودشان حتی وقتی میدانند که آدم را نمیشود با سوسیالیسم مجاب کرد. من چه جوری کسی را با سوسیالیسم مجاب

کنم، منفعتش اقتضا نمیکند! حالا اگر امروز هم گفت آری، فردا میزند زیرش، ولی با موج "نه" گفتن به جمهوری اسلامی میخواهد بیاید. در نتیجه این متدولوژی من تفاوت دارد. با همه حرفهای حمید موافقم. ولی اگر بنا باشد متدولوژی و تعیین تاکتیک ما، روش دخالت ما در دوره انقلابی را واگذار کنیم به این حرف حقیقی همیشگیمان که مردم باید بدانند ما چه میگوئیم و بدانند به جای جمهوری اسلامی چه میخواهیم بیاوریم، مردم باید بدانند و بیشترین پروپاگاندا را مبنای کار خود قرار بدهیم، من هیچ منکرش نیستم و ناراحت هم نیستم که رادیو ما شعار اثباتی داده است و غیره، ولی تفاوت بخشی از حزب که پروپاگاندا میکند و دائما تبلیغات میکند و میگوید کیست، با

بخشی از حزب که وظیفه دارد این جنبش را در این دو سال معین به یک پیروزی سیاسی و نظامی برساند نباید قاطی بشود. اگر رهبری سیاسی برود بایستد جلو مردم و به طور اثباتی ترویج سوسیالیسم بکند و اینکه چگونه آنرا پیاده میشود، مردم به آن رهبری همان جوابی را میدهند که به جبهه ملی دادند که میخواست با از رو خواندن قانون اساسی بلژیک مردم را با خود همراه کند. مردم باید بدانند که ما نیروئی هستیم که اوضاع فعلی را نمیخواهیم. باید رادیوهایمان بگویند مردم از اینها قبول نکنید! مردم یک سر سوزن از اسلام را در زندگیتان قبول نکنید! مردم یک سر سوزن زن ستیزی را قبول نکنید! زنان، مردان، مردم! یک سر سوزن اختناق و استبداد را قبول نکنید،

از هیچ کس قبول نکنید به هیچ چیز کم و کوچک راضی نشوید... و مرتب جنبش سلبی را در مردم بیدار کنیم، آنوقت و در آن صورت، مردم میگویند خوب چه به جایش میآید؟ اگر مردم ببینند ما رادیو داریم، ارتش داریم و در هر شهری هستیم معلوم است میگویند اینها میآیند جایش. یا اینها میآیند یا حزب پهلوی، تازه حزب پهلوی برای حکومتش باید زحمت بکشد. کس دیگری نیست. از نظر جامعه آن نیروئی که نماینده این "نه" هستند، شعار اثباتی آن هم برایشان قابل قبول است، که میشود با آنها آن زندگی کرد. بهتر از وضع فعلی است. آنوقت جمهوری سوسیالیستی برای مردم تبدیل میشود به همه چیزهایی که آنها دوست دارند. جمهوری اسلامی هم در دوره‌ای چنین

عمل کرد. جمهوری اسلامی از اول نگفت که می‌آیم گردن می‌زنم. با وعده برقراری قسط و عدالت اسلامی مجاهدین و شریعتی‌چی‌ها آمد. گفتند با صلوات نان را به خانه‌ها تحویل میدیم. حاصل فروش نفت را تقسیم می‌کنیم و با ماشین آدم‌ها را می‌بریم فرودگاه! واقعا اینطور به مردم میگفتند. مردم، بهترین نوع مخلوقات طبیعتند که میتوانند سر خودشان کلاه بگذارند... مردم است، انسان است. هیچ غریزه‌ای برای دفاع از خود ندارد، میتواند سر خودش کلاه بگذارد اگر خیال کند آن پدیده‌ای که میخواهد به کامش رود به نفعش است، ممکن است خودش را به آتش بیاندازد. مردم خودشان را مجاب میکنند که آن خواستی را که تو داری، میخواهند، اگر فکر کنند آن

پدیده‌ای را که نمیخواهند، تو میتوانی برطرف کنی. این تمام قضیه است. و اینکه مردم متوجه شوند که تو نه فقط میخواهی، بلکه توان آنرا هم داری. به نظر من مشکلی که ما با انقلاب آتی داریم، ناباوری مردم به کمونیسم است. ناباوری به کمونیسم نه به مثابه ایدئولوژی، که خلیه‌ها و دشمنان ما علیه آن و در دفاع از بازار آزاد گفتند و تبلیغ کردند که کمونیسم به پایان رسید و غیره. منظورم ناباوری به کمونیسم به عنوان یک جنبش است که آیا میتواند بزند، بگیرد و در قدرت بماند. اینکه ما را در ذهن مردم از شخصیت‌های جونیور و شریک کوچک سیاست به نفر اصلی و سینیور در صحنه سیاسی تغییر دهد.

در نتیجه من به جای شعارهای اثباتی و تحلیلهای اثباتی و اندازه‌گیری و بودجه‌بندی سوسیالیسم، رهبران متعدد و سرشناس را پیشنهاد میکنم. به جای شعارهای چه باید بکنیم، نیروی نظامی قوی را پیشنهاد میکنم، به جای خیلی کارهای دیگر رادیوی قوی و چند ساعته را پیشنهاد میکنم. تلویزیون را پیشنهاد میکنم. شهرت هر چه بیشتر حزب را پیشنهاد میکنم. بگذارید مردم مقایسه کنند. مردم مقایسه کنند اینها میتوانند حکومت کنند. به نظر من بلشویکها هیچ چیز اثباتی نگفتند جز اینکه جنگ را ختم میکنند. مردم جنگ را نمیخواستند، بلشویکها گفتند آن را ختم میکنیم. مردم گفتند تزار هم نمیخواهیم، تازه او از قبل رفته بود. مردم میخواستند جنگ

را ختم کنند، گفتند یک نیروی ضد جنگ در جامعه هست و آنهم اینها، بلشویکها، هستند.

تازه، بر خلاف تصور دمکراتها، بلشویکها در روسیه مردم را قانع نکردند، یک عده‌شان رفتند و حکومت را گرفتند و اعلام کردند حالا حکومت در دست ماست، چه می‌گوئید؟ بالاخره می‌آید پشت این قضیه که جنگ را ختم کنیم و نان را تقسیم کنیم یا خیر؟ تصمیمت را بگیر، برو تصمیمت را بگیر. مطمئننا اگر مردم می‌گفتند نه، نمی‌خواهیم با شما بیائیم، شخصا فکر میکنم که بلشویکها حکومت را تحویل میدادند.

به هر حال، بحث من این است... من میگویم

جهت‌گیری از طرف اثباتی و حرکت کردن در دوره‌ای که جامعه دارد حرکت سلبی را تجربه میکند، به قیمت حاشیه نشین شدن جنبش کمونیستی تمام میشود. شما باید رهبر جنبش سلبی باشید. باید رهبر جنبش سلبی باشید و برای رهبر شدن باید نیروی قابل اعتنائی داشته باشید و بتوانید قابلیت ادامه حیات را داشته باشید و در آن شرایط بتوانید بمانید و باید بطور واقعی نیرو باشید. من اختلافی در اصول ندارم و با ضرورت اینکه جامعه بداند ما چه می‌گوئیم و آلترناتیو اثباتی ما چه باید باشد، حرفی ندارم.

در نتیجه من در مقابل بحث‌هایی که میرود برنامه ما و تاکتیک‌های ما را در جهت پروپاگاندا بهتر

برنامه‌مان و مطالباتمان، که کار همیشگی‌مان است، طرح میکند، توجه بیشتر به بحث حزب و جامعه را درست میدانم. یعنی اینکه این حزب را ببریم توی چشم مردم، در خانه‌های مردم، در موردش حرف بزنند، آرمش را بشناسند، صدایمان را بشنوند، فارسیمان را بشنوند و بدانند در هر شهری چه کسی چگونه میتواند آنها را به هم متصل کند.

* * *

بخش دوم:

در پاسخ کوتاه به بحث دوم حمید تقوایی بگوییم: یکی از رفقا در فاصله استراحت به من گفت

که پس با این بحثها ما تبلیغ این برنامه‌هایمان را که راجع به سوسیالیسم گذاشته‌ایم، کنسل میکنیم؟ جنبش سلبی است دیگر هر کس بپرسد نظر شما چیست جواب میدهیم به تو چه مربوط؟!

من فکر میکنم این جمع روشن است که ما کی هستیم و چه می‌خواهیم و به عنوان یک حزب تا چه اندازه تصویر و شعارهایمان و اهدافمان را به جامعه می‌بریم و حتی شیوه پیاده کردن آنها در جامعه چگونه است. سؤال بر سر شیوه رهبری و کسب هژمونی در یک جنبش سیاسی است که در یک دوره معین در یک کشور معین برپا میشود. در نتیجه به نظر من حزب کمونیست کارگری باید هر روز آرمانها و شعارها و اهداف

و سیاست‌هایش را در جامعه پمپ کند تا بتواند تصویر خود را به جامعه ارائه دهد. بخشی از معرفی حزب به جامعه این است که اهداف چیست و چه سیستمی را می‌خواهد به جامعه بیاورد. بحث من این است، اگر تحلیل خود حمید را قبول کنیم، این دیگر کافی نیست. حمید می‌گوید یک جنبش سرنگونی هست که طبقات می‌خواهند رهبری آنرا به دست بگیرند و یواش یواش به یک جنبش عمومی تبدیل میشود. مردم جانشان از جمهوری اسلامی به لب رسیده است و آنرا دیگر نمی‌خواهند. تمام قضیه بر همین یک جمله بنا شده است، می‌گوید نمی‌خواهندش. کسی میتواند رهبری این جنبش را بر عهده بگیرد، که نماینده نخواستن باشد و نماینده تا آخر بردن این نخواستن. کسی ممکن

است این تحلیل را رد کند و بگوید که مردم یک چیزهایی از حکومت را میخواهند و یک چیزهای دیگرش را نمیخواهند، یا به آن رضایت میدهند و در نتیجه شانس با نیروهای اصلاح طلب است. طبرزدی و یا دفتر تحکیم وحدت، برای مثال، لابد این را میگویند. یا مجاهدین انقلاب اسلامی و اکثریت ممکن است اینطوری بگویند. بالانس اینها یک نوعی اصلاح رژیم موجود است و افق خودشان را به این ترتیب میخواهند به جای حرف مردم قرار بدهند. اما اگر مردم رژیم را نمیخواهند و حتی اگر بتوانیم کاری بکنیم که به درجه بیشتری این نخواستن آنها را ارتقا بدهیم، این وظیفه حزب انقلابی این است. و رهبری جنبش سرنگونی را به جز با شعار سرنگونی نمیشود به دست

گرفت. اما واضح است این رهبری را دست هر نیروئی که بگوید "من بیشتر میگویم نه"، نمیدهند. باید مردم از بین نیروهای سیاسی اجتماعی موجود که میدانند وزنه‌هایی در جامعه هستند، به آن نیروئی که این سرنگونی طلبی را نمایندگی میکند، روی خوش نشان بدهند و دورش جمع شوند. و در نتیجه مردم حرف و نیات خودشان را در شعارهای آن نیرو ببینند. ببینید الان سلطنت طلبها تریبون باز کرده‌اند که حزب کمونیست کارگری حرف بزند، الان سعی میکنند اختلافات با ما را به نظر خودشان کمرنگ به نظر بیاورند. پیش خودشان فکر میکنند که حزب کمونیست کارگری مدرن است. اینها اسلامیه‌ها را عقب میرانند، ما با آمریکا میرویم میگیریم. در میان ما سعی

میکنند از جنبه خلع ید، مالکیت اشتراکی، و لغو کار مزدی صرفنظر کنند و در ما نیروئی برای تضعیف جمهوری اسلامی ببینند. ما هر کاری بکنیم این نوع نیروها تصویر خودشان را از ما ارائه میدهند و به خودشان میگویند نه اینها قصد خلع مالکیت ندارند، به خودش هم همین طوری نگاه میکند اگر جمهوری اسلامی را بیاندازند، نگاه میکنند ببیند کدام نیرو را در برابر موضع خلع مالکیت ما قرار بدهند. در همین پروسه بخشی از آنها حتی سعی میکنند جلوی این خواسته‌ها را در حزب سد کنند، به نظر من گرایشات اجتماعی از حزب قطعا استفاده میکنند و بر روی حزب فشار میگذارند. بحث من این است که حزب کمونیست کارگری تبلیغ میکند، ترویج میکند و سازماندهی میکند،

اینها به جای خود محفوظ، و جز لایتجزای
تئوری و توضیح برنامه و شعارهایی است که
مردم با آنها نیاتشان را تداعی بکنند. اما در
یک دوره و مقطعی که حزب کمونیست کارگری
در معرکه جنگ قدرت قرار میگیرد، آنوقت
باید فهمید چه تسمه نقاله‌ای تو را به قدرت
نزدیک میکند نه اینکه چه تسمه نقاله‌ای تو
را معرفی میکند. در روزهایی که باید قدرت
را بگیری نمیتوانید بایستید که خودتان را
معرفی کنید. باید قدرت را بگیرید. اینجاست
که باید دید مردم چگونه به شما اجازه میدهند
که قدرت را بگیرید، با شما می‌آیند و چه کار
باید کرد که با شما بیایند؟ من روی این جنبه
است که می‌گوییم اگر در رادیو و تبلیغاتمان
بگوئیم فقط شعار مرگ بر جمهوری اسلامی

کافی نیست، بلکه مردم باید شعارهایی هم بدهند که چه میخواهند، به نظر من ما داریم به این ترتیب مردم را گمراه میکنیم. مرگ بر جمهوری اسلامی کافی است! آیا واقعا اگر بشنویم که در این دانشگاه و آن محله و این و آن کارخانه شعار مرگ بر جمهوری اسلامی بلند شده است، کافی نیست؟ چه را میبایست میگفتند، شعار چه کسی را دارند میدهند؟ شعار داریوش همایون را؟ نه! شعار احزاب دو خردادی را؟ نه! شعار ما را دارند میدهند. الان فقط مائیم که میگوئیم مرگ بر جمهوری اسلامی، حمید میگوید آنوقت آنها همه میآیند این شعار را میگویند. باشد، تمام قضیه این است، تمام قضیه هژمونی همین است.

از میان حصار: مجاهد هم میگوید!

... مجاهد نمیگوید مرگ بر جمهوری اسلامی،
میگوید مرگ بر حکومت آخوندی. بقول معروف
در خیلی موارد در سلب، اثباتی نهفته است.
اینکه شما تا کجا را میخواهی نفی کنی نشان
میدهد چه چیزی را میخواهی عوض کنی.
واضح است که تصویر اثباتی تو باید بالای سر
جامعه باشد. من میخواهم بگویم که شعار روز
جنگ، آن شعار هَلْ مَن مَبَارَزَ طَلْبِیدَن و برویم
به سمت پادگانها، بزنید و بگیرید، نمیخواهیم،
رضایت نمیدهیم و یا مثلا بگویند طبرزدی نوکر
بی اختیار از این در نمیآید که من آلترناتیوم
را گفته‌ام. این شعارها از این در میآیند که آنها
میخواهند سازش کنند تو نمیخواهی، فقط از

این. یکی یکی سیاستمدارهای طبقات دیگر
میخواهند سازش کنند ولی تو نمیخواهی.
یکی یکی در حفظ وضع موجود آن روز ذینفع
میشوند ولی تو ذینفع نیستی. و اگر مردم هم
ذینفع نباشند و حس کنند که ذینفع نیستند
با تو میآیند. یا تو باید کاری بکنی که حس کنند
که ذینفع نیستند. به این معنی قبول میکنم که
هرچه جلوتر میرویم و اوضاع آشفته تر باشد،
دوز بیشتری از اینکه آلترناتیو چی هست را
باید وارد کنیم. بالاخره بین دو نیرو که هر
دو طرفدار سرنگونی است مردم باید انتخاب
کنند. ولی این قبل از اینکه از شعار اثباتی تو
در آمده باشد، از انتخاب بین راست و چپ
در جامعه در میآید. و اینکه کدامیک از اینها
شانس دارد که بماند. به نظر من مردم بعد از

اینکه رژیم را ساقط کردند میروند خانه‌شان. طبقه کارگر ممکن است بخواهد در صحنه بماند و کارهای دیگری را انجام بدهد، اما به نظر من خصلت عمومی جنبش با سرنگونی تمام میشود. مردم بطور عموم میخواهند ببینند کدام نیرو میتواند به مخمصه پایان بدهد و نرُمی را برقرار کند. اگر چپ جامعه، چپ طرفدار آلبانی و پرو روسی باشد که تصویرش از جامعه آلبانی را میخواهد بیاورد، من از شما قبول میکنم و میگویم نمیخواهیم حتی اگر بزند و بگیرد هم باز نمیخواهیم. به این معنی اینکه چه تصویری از تو در جامعه هست، مهم است. ولی این تصویر در رادیکالیزه کردن مردم نقشی ندارد، در انتخاب کردن تو به عنوان آلترناتیو رادیکال نقش دارد. میخواهم

فرق اینها را بگوییم. در جنبش سرنگونی را به جلو سوق دادن، آلترناتیو ما معنی ندارد. اگر جنبش سرنگونی به جلو سوق پیدا کرد در پذیرش حکومت تو این خیلی نقش دارد که تو کی هستی، چه میخواهی بگوئی و چکار میخواهی بکنی. به نظر من اگر ما بر چیزهای دیگری خم شویم درست‌تر عمل کرده‌ایم. ضمن گفتن اینکه کی هستیم، تمرکز کنیم بر اینکه ما را به عنوان یک نیروی قوی سیاسی که میتواند حکومت کند، میتواند قیام سازمان بدهد، میتواند همه جا حضور داشته باشد، هستند، در مورد آنها دروغ و اغراق نشده است، بشناسند. در خود همین کنگره سه، یک عده میگفتند این حزب کمونیست کارگری غلو میکند، همه جا نیست. دو سال پیش ده

برابر اینها را در مورد ما میگفتند. بعد میبینی که عبدالله دارابی و مجید حسینی دارند در اطراف مریوان قدم میزنند و با مردم حرف میزنند. دیگر نمیتوانند اینها را به ما بگویند. مردم کردستان، هرچند هم شعار اثباتیمان را برایشان توضیح داده باشیم، ما را اکنون بیشتر باور میکنند که مجید حسینی یک ماه تمام در منطقه میچرخد، رفته است توی شهر و آمده است بیرون و با مردم تماس گرفته است و این حکومت جرأت نکرده است برود سراغش. مردم باور میکنند که اینها میتوانند، اهل این کارند، نیروی آن را دارند. حتی به نظر من شایعه‌ای که اینها از اسرائیل پول میگیرند به نفع ماست. بگذارید بگویند! اسرائیل که نمیآید به یک محفل چهار نفره کمک کند، حتما نفع

خودش را در این دیده است، لابد برآورد کرده است که حزب کمونیست کارگری یک نیروئی است که میشود بر آن سرمایه گذاری کرد. بگذرید بگویند، واضح است که پاسخشان را میدهیم، ولی این ساده لوحها نمیفهمند که حزب کمونیست کارگری به عنوان یک نیروی سیاسی از دولتی مثل اسرائیل، که هر دولتی نیست و اصلا شبیه مثلا اردن نیست، و بلکه باید قبل از آن با آمریکا توافق کرده باشد که به چه نیروئی پول میدهد، کرور کرور پول گرفته است. یک چنین تصویری گرفته است توی خانه‌های مردم و در نتیجه مردم میگویند اینها میتوانند بگیرند و نگهدارند و حتی ممکن است با اسرائیل و آمریکا به یک سازشی برسند که بتوانند خودشان را سر کار

نگه دارند. این تصویر رفته است توی خانه‌های مردم. آیا ما یک عده جوان آوانتوریست ایده آلیست و ماگزیمالیست هستیم یا یک حزب سیاسی قوی و رادیکالی که میزند و قدرت را میگیرد و میتواند بماند و دولت تشکیل میدهد و کشاورزی را راه میاندازد و اقتصاد را سر و سامان میدهد و مدارس و طب را راه میاندازد؟ این تصویر به نظر من مهم است، تا آنجائی که حرفهای شما در ساختن این تصویر نقش دارد، کاملاً درست است و حق دارید و حتی در سرنگونی هم باید ادامه بدهیم. ولی جای این را که تو موظفی قدرت را و انسجامت را، توده‌ای بودن، حضورت و در دسترس بودن را نشان بدهی، نمیگیرد. ما کنگره را بردیم در دسترس، که مردم باورمان

کنند، نیروی نظامی‌مان را بردیم در دسترس
که مردم باورمان کنند، رهبریمان را و عضو
کمیته مرکزی را گذاشته‌ایم در دسترس مردم
که باورمان کنند. این جنبه است که علاوه بر
بحث‌های شما مهم است. وحدت کمونیستی هم
ممکن است آلترناتیو اثباتی خود را ارائه کند،
اما آن کارها را نمیتواند انجام دهد.

وب سایت:

www.wpiran.org

تماس با حزب:

پیامگیر تلگرام: **wpi_tamas@**

و یا با ارسال پیام به شماره

۰۰۴۶۷۰۰۴۴۷۴۲۵

از طریق سیگنال، واتساپ و تلگرام و اینستاگرام